

بررسی و تحلیل نوعی حذف در زبان شاهنامه

دکتر علی محمدی* انتصار پرستگاری**

چکیده

زبان شاهنامه، زبانی شگفت‌انگیز، خاص و در عین حال ساده و نزدیک و هم‌جوش با ذهن مخاطب توصیف شده است. راز و رمز این تقرّب، البته پیچیده است و بسادگی نمی‌توان از همه جوانب آن پرده برداشت. کار درست و شایسته، در حوزه زبان شاهنامه، بررسی همه ابعاد و زیر و بم آن از جهات گوناگون است، کاری که شگرف است و تنها در سایه تحقیق دقیق و همراه با تجربه‌ها و دانش‌های گوناگون، ممکن و میسر است. هدف نگارنده از ارائه این مقاله، پرداختن به مقوله‌ای بسیار جزئی و در عین حال با اهمیت در زبان شاهنامه است. معرفی و تحلیل نوعی حذف در زبان شاهنامه چیزی است که به گمان ما، دانستش بر هر شاهنامه‌خوان و شاهنامه‌پژوهی، بایسته است. دستاورد شناخت این مقوله از حذف، می‌تواند دست کم در چهار موضوع نسخه‌شناسی، معناشناسی، آشنایی با شیوه‌ای از بلاغت و نحو زبان شاهنامه، مورد استفاده قرار گیرد؛ با این حال هرگاه ما از کم و کیف این تحقیق آگاه گردیم؛ با این که این ویژگی به زبان فردوسی منحصر نبوده است؛ پی خواهیم برد که چگونه شاعر، در سراسر شاهنامه، با کاربرد آن به عنوان یکی از تکنیک‌های زبانی، زمینه وحدت زیبایی و معنایی را برای متن خویش فراهم آورده است. کثرت نمونه‌هایی که در این جا ارائه می‌گردد، از گرایش فردوسی به بیان گفتار، از طریق همین شیوه زبانی خبر می‌دهد. این مقوله حذف که عجتاً به «حذفی غریب» نام‌گذاری می‌شود؛ پیش از این در هیچ گفتاری نقل نگردیده و این مقاله برای نخستین بار بدان می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی

زبان فردوسی، شاهنامه، حذف غریب یا مشروط.

مقدمه

به گفته یکی از شاهنامه پژوهان، از میان نوشته‌هایی که از نیاکان ما ایرانیان به دست ما رسیده و از دستبرد زمانه در امان مانده، هیچ نوشته‌ای اهمیت شاهنامه فردوسی را ندارد (رک: خالقی مطلق ۱۳۶۹: ۴)؛ این سخن، شاید الهام‌گرفته از سخن ابن یمین فریومدی باشد که می‌گوید:

سکه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشانند
کافر مگر هیچ کس از زمرة فرسی نشانند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشانند
(ابن یمین، ۱۳۱۸: ۵۱)

بخش بزرگی از این اهمیت که دیگران هم درستی آن را پذیرفته‌اند و به عنوان مثال سخنانی از این دست: «شاهنامه معظم‌ترین یادگار ادبی بشر است» (فروغی، همان: ۸)، گفته‌اند، به «زبان شاهنامه» وابسته است. درخت طویی خواندن سخن فردوسی (نوریان، ۱۳۸۰: ۲۰) و توصیف‌های شکوهمند دیگر (همان، ۱۳۸۲: ۳۵)، جز در توصیف ساختار زبان متن نیست، نکته‌ای که از چشم شاعر پنهان نبوده است. گفته شده است: «از دیدگاه شاعری به نام ابوالقاسم فردوسی، زبان زیباترین دستکار جماعات انسانی و بزرگ‌ترین شاخص هویت قومی آدمیان است (کریمی حکاک، ۱۳۷۲: ۶۰۵). البته باید یادآوری کرد که همه عظمت شاهنامه، در زبان آن منحصر نمی‌شود؛ اما شگفتی زبان شاهنامه از آن روی است که در مکتب حماسه‌پردازی، تا کنون زبان هیچ اثری نتوانسته با آن برابری و همسری کند. هم‌چنین به سبب استحکام زبان فخیم شاهنامه است که شاعری بزرگ چون انوری را بنده آن خداوند دانسته‌اند (سادات ناصری، ۱۳۵۴: ۴۹). در زبان فردوسی خاصیتی هست که اگر چه اصل سخن بنیادی زمینی دارد؛ اما بدان رویی آسمانی می‌بخشد. زبانی که اساس زبان فارسی امروز با بن‌مایه و سکهٔ پرعیار آن، روانی و رواج یافته است. یوسفی می‌گوید: «زبان فردوسی از پس قرن‌ها، چون نام بلند او هنوز زنده و باطراوت و شورانگیزی است» (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۴۰). این طراوت و شورانگیزی که در عین حال، با زبان خاص و عام در ارتباطی سحرآمیز بوده است؛ سبب‌هایی دارد که باید به طور علمی و عمیق، کاویده شود. این که زبان شاهنامه با همه عریانی ظاهری، این همه محکم و استوار می‌نماید، این که بر جان و روان مخاطب، از کهن‌ترین دوران تا روزگار ما، چنین اثر ژرفی می‌گذارد، این که با خاص و عام، در می‌آمیزد و حتی بنا بر روایت تاریخ، سندان مغزی چون محمود غزنوی را به کرنش در برابر فخامت خود وامی‌دارد (نظامی عروضی، ۱۳۶۹: ۸۲)، جز سبب‌هایی که به دل‌انگیزی پیام و حساسیت محتوا بازمی‌گردد، به زبان و بیان متن مربوط است. مسکوب، جایی می‌گوید: شاهنامه از برکت لحن زبان فردوسی، از حضور شاعر لبریز است و چون زبان با شاعر یگانه است، در مخاطب دوگانگی ایجاد نمی‌کند؛ سببش این است که زبان شاهنامه سرشتی صمیمی دارد (رک: مسکوب، ۱۳۷۸: ۲۸۱). و در جایی دیگر می‌گوید: بلندی، سادگی و شکوه سخن فردوسی، پیش از این که به آزادگی بزرگان و پهلوانان شاهنامه و خویشکاری آنها وابسته باشد، از اعتقاد به پایگاه بلند و یگانه «سخن» خود فردوسی برمی‌خیزد (رک: مسکوب، ۱۳۸۳: ۳۴۸). تفاوت زبان شاهنامه با بسیاری از آثار دیگر در این است که مایه‌های سفارش‌های هوس و گرایش‌های مادی و خودخواهی ندارد و به قول نویسنده‌ای شعر جان است نه شعر نان (کزازی، ۱۳۷۰: ۲۲). شگفتی‌هایی که به زبان شاهنامه مربوط باشد، بسیار است. از شگفتی‌های لغوی بگیر که استادان بزرگ آن را «خزانه لغت و گنجینه زبان فارسی دانسته‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۲۴؛ فروزانفر، ۱۳۸۰: ۴۵)، تا شکوه زبان ادبی و فصاحت که بر آن پای فشرده‌اند

(فروزانفر ۱۳۸۰: ۴۵؛ شفیع کدکنی: ۱۳۶۶: ۴۴۰)، تا ترکیب‌های زنده و پویندهٔ زبانی که هنوز چنان که باید مورد مذاقه اهل هنر و تحقیق قرار نگرفته است. به تعبیر فروزانفر: «شاهنامه [بتنهایی خود]، تمام فنون سخن است» (فروزانفر ۱۳۸۰: ۴۶) و این سخن کوتاه و قصار، بسیار ژرف است. به عنوان مثال، می‌توان تنها به ساخت‌واژه‌هایی توجه کرد که فردوسی در ترکیب‌های شعری، با «نده» ساخته و موجب شگفتی و حیرت، برخی از محققان گشته است (کاظمی موسوی، ۱۳۷۹: ۴۱۳) و یا فرازش و فروزش‌هایی که در موسیقی زبان شاهنامه ایجاد کرده و موجب برجستگی‌هایی در وزن متقارب شده است (سپنتا، ۱۳۶۹: ۷۴، محمدی، ۱۳۷۹: ۱۰۳) و حضور نام‌ها و اصطلاحات موسیقی و ترکیب‌های مبتنی بر تناسب و تقرّب زبان با عالم موسیقی که ملّاح تحقیق کرده است (۱۳۶۹: ۸ و ۱۲ و ۱۳)؛ همه حاکی از اهمیت بخشی از شگفتی‌های «زبانی» شاهنامه است. به همین سبب‌ها نیز بوده است که در نخستین داوری‌ها، با نظر به عظمت قرآن کریم، آن را «قرآن عجم» خوانده‌اند (ابن اثیر، بی‌تا، ۲/ ۶۳۷) و باز نظر به همین فخامت زبانی است که نظامی عروضی گفته است: «سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید» (نظامی عروضی، ۱۳۶۹: ۷۵). قدرتی و صلابتی که عوفی، در تذکرهٔ تحقیقی و ادبی خویش به فردوسی، انتساب می‌دهد، هم باید در وجه زبانی او تعبیر شده باشد (عوفی، ۱۳۳۵: ۲۷۰). بی‌خود نیست که فردوسی، از کاخ بلند زبان شاهنامه سخن گفته است و در پافشاری بر همین نکته است که مسکوب می‌گوید پیداست که شاعر از کار خود تصویری بزرگ و معمارانه داشته است (مسکوب، ۱۳۸۱: ۳۸۵).

غرض از آوردن این پیش‌گفتار، بیان این یادآوری بود که بیشتر محققان شاهنامه، روی وجه زبانی آن، تأکید داشته‌اند؛ با این حال به گونه‌ای روشن و مجزاً هم کار اساسی روی زبان شاهنامه صورت نگرفته است. در این خصوص حق با کاظمی موسوی است که می‌گوید: هنوز بسیار مانده است که بدانیم فردوسی چگونه روح تازه‌ای در زبان فارسی دمیده است (کاظمی موسوی، ۱۳۷۹: ۴۰۱). از قدیم، سخنان برجسته و گزیده‌ای در بارهٔ زبان این اثر شگرف، در میان بوده است. صاحب کتاب *راحة الصدور*، برای نخستین بار آن را شاه‌نامه‌ها؛ یعنی سرور همهٔ آثار و کتاب‌ها و نوشته‌ها دانسته بود (راوندی، ۱۳۶۴: ۵۹). مقدسی در *البدء و التاریخ*، از عظمت آن سخن گفته است (به نقل از کاظمی موسوی، ۱۳۷۹: ۴۱۷). علی‌رغم این که آوازهٔ افسانگی و خرافه‌گون بودن شاهنامه در جهان عرب به سبب‌های دشمنی با این کتاب گسترش یافته بود، شاعران و نویسندگان طراز اول عرب، بدان به چشم شکوه و عظمت می‌نگریستند و نتوانستند از اعجاب آن چشم‌پوشند. بخش عظیمی از این شگفتی‌ها، بی‌تردید، به جهان زبان شاهنامه اختصاص دارد که روشن شدن همهٔ وجوه آن، کار مدام، محققانه و بی‌وقفه‌ای را می‌طلبد.

ادیب برومند می‌گوید: «اگر چه دیگر شاعران معاصر فردوسی نیز به سهم خویش در بارورکردن زبان فارسی کوشیدند؛ اما خدمت فردوسی از دو جهت بر دیگران برتری دارد. یکی آن که مقصود فردوسی از سرودن شاهنامه، همین زنده کردن زبان فارسی بوده است و این نکتهٔ قابل توجهی است؛ دیگر این که چون هدف فردوسی زندگی و پویایی زبان فارسی بود، مردم هم از اقبال بدان دریغ نوزیدند و اینک زبان مردم آمیختگی عجیبی با شاهنامه دارد (رک: ادیب برومند، ۱۳۵۴: ۱۳۴).

پرداختن به جزئیات زبان شاهنامه، از آن جهت از اهمیت بسزایی برخوردار است که این تنها کتابی است که مردم ایران حقیقتاً در طول تاریخ و در میان انبوه درد و رنج، به آن دل خوش کردند و آن را پاره‌ای از وجود نازنین خود

دانستند. این قدر و منزلت بود که روی زبان مردم هم اثری شگفت و نازدودنی گذاشت؛ بنابراین درک درست زبان شاهنامه، به گونه‌ای درک درست رازهای زبان فارسی است. به گفته یک پژوهنده، امروز در زبان ما نام‌هایی جاری و ساری است که شاید ما ندانیم بنیاد تغییرات و نفوذ آن از کجا ناشی شده باشد؛ اما وقتی در همین مقدار متن باقی مانده از بسیار، به دقت کاوش کنیم؛ متوجه می‌شویم که مردم زیر نفوذ زبان برخی از آثار فارسی بسادگی زبان خویش را تغییر داده‌اند (رک: صادقی، ۱۳۷۸: ۴۸). این سخن به گونه‌ای دنباله سخنان نویسنده کتاب *مجمعل‌التواریخ والقصص* است که از تصرفات زبانی فردوسی، در زبان فارسی برای نخستین بار پرده برمی‌دارد (۱۳۱۸: ۲۹). این که به عنوان مثال، مردم واژه «برزفری» را به محاکات از شاهنامه، «فری‌برز» و فرنگیس یا فری‌گیس را به جای گیس‌فری یا کیفرسی، نشانند، یکی از کم‌ترین بهره‌گیری‌ها یا تصرفات زبانی شاهنامه در زبان مردم بوده است. نیز چنین است کاربرد واژه ناهموار «تیئودوسیوس» که آن را به افتخای فردوسی، نیاتوس خواندند (شهبازی، ۱۳۵۴: ۱۱۹).^۲

حذف در زبان فارسی و پیشینه آن

برخی حذف را پدیده‌ای برای پیشگیری از حشو و زواید کلام دانسته‌اند (هالیدی، به نقل از کاوسی، ۱۹۸۵: ۱۴۲)؛ اما شاعران و نویسندگان جز نگاه ارزشمدار زدودن اضافات در کلام، گاهی به عنوان یک تکنیک زیبایی‌شناسی نیز به مقوله حذف نگریسته‌اند؛ با این حال حذفی که در این مقاله مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته؛ حتی اگر در آغاز هدف از آوردنش در سخن، بنا بر زدودن حشو بوده است، در ادبیات دوره‌های خراسانی و عراقی، به مثابه یک تکنیک مورد استفاده قرار گرفته است. تکنیکی که بنا بر قاعده دیگر حذف‌ها، رد پای ساختاری از خود به جای گذاشته است تا ما بتوانیم به دستور زبان حذف پی ببریم. نویسندگان و زبان‌شناسان به انواع حذف در زبان، اشاراتی کرده‌اند؛ متناهی به این مقوله حذف، در هیچ یک از مباحث دستوری و زبان‌شناسی، اشاره‌ای نشده است. تنها مقاله‌ای که به طور مستقل به مبحث حذف پرداخته، مقاله سهیلا کاوسی است که به این مقولات اشاره کرده است: حذف مطلق، حذف متعارف، حذف موقعیتی، حذف ساختاری و حذف تضمن معنایی (کاوسی، ۱۳۷۶: ۱۶۰). اما ویژگی حذفی غریب و یا حذفی که در کتاب‌های دستوری سخنی از آن در میان نیست و بسامد کاربردش در شاهنامه بیشتر و بهتر نموده شده است، اولاً یکی از ویژگی‌های برجسته زبانی بوده است که از ذهن و ضمیر تاریخ نقد و تحلیل‌های ادبی ما زدوده شده است، ثانیاً ندانستن آن، ذهن خواننده شاهنامه را آنجا که با نمونه‌های این ویژگی روبه‌روست، دچار مشکل معنایی و پریشانی نحوی می‌کند، ثالثاً پی‌بردن به این ویژگی زبانی، پژوهنده شاهنامه را در گزینش درست نسخه بدل‌ها یاری می‌رساند.

حذف مورد نظر این مقاله

سخن از نوعی حذف در میان است که نامی در پژوهش‌های دستوری ندارد. حذفی که باید آن را جزو بوطیقای گرامری شاهنامه به شمار آورد، نه از آن دست حذف‌هایی که برخی پژوهندگان به عنوان مثال، برآمده از ساختار ضرورت‌های وزنی و قافیه‌ای در عالم شعر و شاعری، قلمداد کرده‌اند (رک: طیب، ۱۳۸۳: ۸۶)؛ متناهی پیش از ورود به اصل سخن، بیان این نکته، بی‌فایده نیست: از آنجا که سخن این مقال بیشتر گرد نوعی حذف می‌چرخد که در جمله‌های شرطی حضور دارد؛ پیش از این برخی از شارحان شاهنامه نشان شرط این جمله‌ها را که غالباً «اگر» و یا «ار» باشد، بیشتر به معنای «یا» معنا کرده‌اند. از آن میان، محمود شفیعی است که وی مبحثی را به نام «حذف در شاهنامه» اختصاص می‌دهد و با آوردن یک نمونه، نشانه شرط‌ها را تنها با عنوان «حذف جواب شرط» بیان کرده است. در بیتی که می‌گوید:

اگر خواهی از من زمان و درنگ (بخواه) و گر جنگ خواهی بیارای جنگ،
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۳/۴)

و از شاهنامه بروخیم استفاده کرده، جلو واژه درنگ آورده است: «بخواه»؛ یعنی چنین برداشت کرده که یا از من درنگ بخواه، یا جنگ کن! (شفیعی، ۱۳۷۷: ۲۵۵)؛ در حالی که هم با توجه به سیاق سخن و هم محتوای این مقاله، نادرستی این سخن و سخن همه شارحانی که این نشان‌ها را به «یا»ی شرطی همپایگی تعبیر کرده‌اند، مشخص می‌گردد؛ البته ناگفته نماند که «گر» به معنای «یا»، در شاهنامه هست و در دیگر متون هم هست؛ منتها ساختار دستوری آن متفاوت با ساختار دستوری این «اگر»هایی است که در نمونه‌های این مقاله و بیت بالا آمده است؛ اما از جمله نمونه‌هایی که «اگر» و متعلقاتش به معنای یاست، این بیت‌هاست:

ندانم که عاشق گل آمد گر ابر چو از ابر ییمنم خروش هزیر
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹۲/۵)

نگه کن که هوش تو بر دست کیست؟ ز مردم شمار از ز دیو و پری ست؟
(همان، ۱/ ۵۹)

«گر» و «ار» در نمونه‌های بالا، چنان که مشاهده می‌شود و شرح آن بتفصیل خواهد آمد، در ساختاری متفاوت با ساختار آن «گر»هایی هستند که در مدعای این مقاله گنجد است. بهترست کار را با نشان‌دادن نمونه‌ها، ادامه دهیم.

در داستان فریدون و ماجرای سپردن سه گوشه از جهان به پسران، وقتی سلم و تور چنین پنداشتند که در تقسیم جهان، زیان‌کار بوده‌اند، در پی نقشه‌ایی شوم برآمدند تا ایرج و پدر را در تنگنای گزینشی قرار دهند که بتوانند به آسانی مایه‌های پندارهای ناخجسته خویش را آشکار سازند. بدین روی، طی نامه‌ایی به پدر نوشتند که

اگر تاج از آن تارک بی‌بها شود دور یابد جهان زو رها،
سپاری بدو گوشه‌ای از جهان نشیند چو ما گشته از تو نهان،
وگر نه سواران ترکان و چین هم از روم گردان جوینده کین،
فراز آورم لشکری گرزدار از ایران و ایرج برآرم دمار
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۱/۱)

این متن مصحح، خالقی مطلق است، متنی که با چاپ مسکو، تفاوتی چندانی ندارد. در چاپ مسکو، تنها اختلاف در بیت دوم است که به این صورت ضبط گشته است:

سپاری بدو کشوری از جهان نشیند چو ما از تو خسته نهان
(فردوسی، ۱۳۸۰: ۸۶/۱)

در ویرایش جنیدی، متن فوق کلاً جزو افزوده‌های شاهنامه به شمار آمده است؛ با این حال اختلاف متن جنیدی هم در اساس، تغییر ماهوی ایجاد نمی‌کند. به جای ترکان، توران و به جای گردان، مردان و جز پار دوم بیت دوم که تلفیقی از متن مسکو و خالقی است (نشیند چو ما گشته از تو نهان)، اختلافی با چاپ مسکو وجود ندارد (فردوسی، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۲۱). اینک ما سه متن از سه شاهنامه نسبتاً معتبر در دست داریم. مسأله اعتبار را از آن جهت طرح می‌کنم که برای مخاطب این مقال اهمیت بخشیدن به متن و زبان که تا چه اندازه به زبان گوینده نزدیک است، برجسته شود. مشکلی که

در متن‌های دیگر هم چون شاهنامه، منتقد زبانی را بر سر دوراهه می‌گذارد، پاسخ‌دادن به این پرسش است که برآستی تا چه اندازه می‌توان به اعتبار زبان یا ترکیب‌های زبانی موجود، پایبند بود؟ از کجا معلوم که نشانه‌های متن، چیزی من‌درآوردی از کاتبی بی‌سواد یا کاتبان نامتعهد یا دلیل‌های دیگر نباشد؟ این پرسش‌ها باید همیشه در برابر چشم آن محقق‌ی باشد که می‌خواهد در جزئیات زبانی یک متن، داوری کند: «ابتدا باید متن پذیرفته‌ای در دست داشته باشیم» (نوریان، ۱۳۷۸: ۳۱)؛ وگرنه چگونه می‌توان در چند و چون لفظی یا ساختاری در متنی، به جرأت اظهار نظر نهایی کرد؟ چنان که ایشان به عنوان مثال، برای تشریح بیتی مسأله‌دار از شاهنامه، تنها به وجود نسخه‌های کهن و تازه، بسنده نکرده‌اند؛ بلکه با استناد به بوطیقای ساختارهای زبانی و معنایی متون مجاور و نیز منطق سخن و تأیید متن‌های حاضر، گره متن را گشوده‌اند.

اینک می‌خواهیم بدانیم معنای آن متن چیست؟ و آیا در ساختمان نحوی، خللی وجود دارد یا نه؟ گفتیم که محتوای سخنان نقل‌شده، تهدیدهای سلم است که از طریق نامه به پدر خویش فریدون، فرستاده شده است. بیت نخست، با «اگر»، شرط ایجاد کرده است. پیش از ارائه نظر خویش، بگذارید آن‌چه احتمال می‌رود که در نظر شارحان شاهنامه بوده است، آورده شود. ظاهر سخن این است که در بیت نخست، هم شرط و هم جزای شرط ذکر شده است. شرط این است: اگر تاج از آن تارک بی‌بها، شود دور(؟)؛ تصور شده است که اینجا باید جزای شرط آغاز شود. جزای شرط چیست؟ ظاهراً باید باشد: (در آن صورت) یابد جهان زو رها! جزای شرط اگر همین باشد که آوردیم و ظاهر امر نشان می‌دهد، باید جمله از نظر نحوی و موسیقی خاتمه پیام کلام، در این بیت خاتمه یافته باشد. اگر خاتمه یافته، بیت دوم نیز توصیه‌ای است که می‌تواند تهدید سلم را کامل‌تر کند (مراجعه به بیت دوم)؛ اما وقتی ما وارد بیت سوم می‌شویم، با عبارت: وگرنه، روبه‌رو می‌شویم! این قید به ما می‌گوید که جزای شرط باید از این‌جا آغاز گشته باشد، نه در بیت نخست! جنیدی، در این مورد و موارد مشابه، اگر متن را جزو افزوده‌های شاهنامه به شمار آورده باشد؛ با تعریضی که در پابرج آورده، اعتراض خویش را به گسست منطق متن نشان داده است. به عنوان مثال برای همین مورد، می‌گوید: لت دویم را پیوند بایسته نیست (جنیدی، ۱۳۸۷: ۱۲۱/۱).

یکی از شارحان شاهنامه در این خصوص گفته است: «اگر: یا. یا تاج شاهان از سر بی‌ارزش ایرج باز می‌گیری تا جهان از او بیاساید، [این‌جا با گذاشتن ویرگول همپایه این جمله را به بیت‌های پس‌تر موکول می‌کند و در ادامه می‌گوید: ... [و] به او گوشه‌ای از جهان را می‌دهی تا هم‌چون ما با دلی آزرده [و دور] از تو به سر برد، [در این‌جا نیز با گذاشتن ویرگول، ادامه را به بیت پس‌تر حواله می‌کند و در بیت ۲۴۳ می‌گوید: وگر: و یا. وگرنه: در غیر این صورت ... و در غیر این صورت از سواران ترک (توران) و چین جنگ‌آوران دلیر روم [ادامه را در بیت ۲۴۴ می‌بینیم] ... سپاهی دلیر، گرد آورم و ایران و ایرج را نابود می‌کنم» (بهفر، ۱۳۸۰: ۱/۳۶۴). این تنها شرح موفایی است که یکی از شارحان نسبتاً خوب شاهنامه آورده است. در شرح بُنداری از آنجا که شرح به مضمون است، در این خصوص، ترجمه تحتی لفظی صورت نگرفته؛ اما عبارت «إما» یا «أم» را هم در ترجمه به کار نمی‌برد که تعبیر به «خواه» یا «یا» شده باشد؛ بل که می‌گوید: «... و إن ابی ذلک، فَإِنَّا سَنَجْعَلُ بِلَادَ مَرَابِطِ الْجَحَافِلِ وَ مَرَازِ الْقَنَا وَ الْقَنَابِلِ فَنَأْخُذُ الْأَمْرَ قَسْرًا وَ نَمْلِكُ التَّاجَ وَ التَّخْتَ قَهْرًا» (رک: فردوسی، ۱۹۷۰: ۴۴)؛ یعنی بنداری نیز، به این «وگرنه» در جزای شرط و درک جمله شرطی، پی برده بوده است؛ اما در شرح فارسی بالا که گام به گام با معنای سخنان فردوسی پیش رفته است، از نظر فنی مشکلاتی هست که

به آن می‌پردازیم. نخستین مشکل این است که وقتی ما با «یا» قصد ایجاد جمله‌ایی هم‌پایه داریم، فعل‌های جمله نیز تابع ساخت هم‌پایگی خواهند بود. به قول آن مثل معروف:

یا بیبا یزید بیعت کن یا برو کنگور زراعت کن

(دهخدا، ۱۳۵۲: ۲۰۲۴/۴)

چنان که مشاهده می‌شود، در مثل یادشده، «یا» در آغاز جمله، شرطی ایجاد می‌کند که جمله پس از خویش را ملزم به حضور «یا»یی دیگر نماید. ساختی که در زبان کنونی فارسی، هنوز زنده و فعال است. اگر شاعر گفته باشد «یا» باید تقابل دوگانه، آن هم بدون فاصله در چارچوب هم‌نشینی جمله حضور داشته باشد. نمی‌شود شاعر بگوید «یا»، بعد چند جمله دیگر بیاورد و منظورش هم چنان حضور همان «یا»ی شرطی نخست باشد. این سیاق اگر جایی دیگر یافت شود، تردیدی نیست که باید «یا»ی مورد نظر، از جنس این یای شرطی نباشد، نمونه‌ای که دست کم، در شاهنامه، دیده نشده است. نکته دوم این که اگر ما به چشم دو جمله هم‌پایه به متن بالا نگاه کنیم، تکلیف بیت دوم که با سپاری آغاز می‌شود، چه می‌شود؟

اگر تاج از آن تارک بی‌بها	شود دور یابد جهان زو رها،
سپاری بدو گوشه‌ای از جهان	نشیند چو ما گشته از تو نهان،
وگر نه سواران ترکان و چین	هم از روم گردان جوینده کین،
فرز از آورم لشکری گرزدار	از ایران و ایرج برآرم دمار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱ / ۱۱۱)

نکته سوم این که در همان بیت نخست، تکلیف این پاره: «یابد جهان زو رها» چیست؟ می‌دانیم که نه واو پیوند دارد و نه به عنوان مثال، شارح مذکور، تصور کرده که جمله شاعر به جای دو هم‌پایه، سه هم‌پایه است. باری اگر بپذیریم که جزای شرط از بیت سوم آغاز شده، مجبور هستیم در آن معنای به ظاهر درست، تجدید نظر کنیم. باید بازگردیم و متن را دوباره بخوانیم. در بازخوانی متن است که متوجه می‌شویم با یک جمله شرطی رو به رو نیستیم؛ بلکه با چهار جمله شرطی رو به رو خواهیم بود. جمله‌های شرطی را ما یکی یکی خواهیم آورد:

۱. اگر از آن تارک (سر) بی‌بها (کنایه از سر ایرج)، تاج دور گردد؛ (؟)

۲. [اگر] جهان از او (ایرج) رها [یی] یابد؛ (؟)

۳. [اگر] گوشه‌ای از جهان را بدو (ایرج) سپاری؛ (؟)

۴. [اگر] (ایرج) چون ما، گشته از تو نهان، گوشه‌ای از جهان نشیند؛ (؟)

این شرط‌ها اتفاقاً با نقطه‌گذاری استاد خالقی مطلق در متن شاهنامه که پس از بیت نخست و بیت دوم ویرگول آورده است، هم‌خوانی دارد؛ یعنی ایشان بدون این که در مقالاتشان به این وجه غریب زبان شاهنامه اشاره کنند، نقطه‌گذاری متن را درست انجام داده‌اند؛ اما مع الاسف در بخش یادداشت‌های شاهنامه، از کنار آن گذشته‌اند (رک: خالقی، ۱۳۸۹: ۱۳۷/۱). اینک پس از منتها پس از آوردن چهار جمله شرطی، منطق سخن حکم می‌کند که جزای شرط آورده شود؛ اما وقتی ما ادامه مطلب را در بیت چهارم می‌خوانیم، می‌بینیم که سخن از جزای شرط عبور کرده، به ادای شرطی دیگر رسیده است! سبب چیست؟! حقیقت این است که متن ما با کلیت دو شرط روبه‌روست که باید با کلیت دو جزای شرط

هم پاسخ داده شده باشد؛ در حالی که این اتفاق در ظاهر عملی نشده است. این بزرگ‌ترین چالش این مقاله و پرسشی است که ما کوشش خواهیم کرد به آن پاسخ دهیم.

برای حل مشکلی که نام بردم، باید به نظایر جمله‌های شاهنامه و حتی نظایر آن در متن‌های دیگر مراجعه کرد. نمونه دیگر در پادشاهی خسرو پرویز، آنجاست که شاه ایران برای رعایت بزم قیصر جامه جاتلیقان می‌پوشد. جامه‌ای که نشان چلیپا دارد و اصولاً باید مسیحیان آن را بپوشند نه یک ایرانی زردشتی متعصب. بر سر خوان قیصر، در حضور نیاتوس و فیلسوفان رومی، با بندوی که برسم (نشان آیین زردشتی) به دست دارد، خسرو «واژ نهان» می‌آغازد (یعنی به اصطلاح امروز پیش از خوردن غذا، به رسم آیین زردشتی و ایرانی آن روز، دعای مرسوم ایرانیان را که هنگام خوردن خوراک، می‌خواندند، می‌خواند) و به «زمزم» که لحن مخصوص آیینی بوده است، با مهان رای می‌زند. نیاتوس رومی‌نژاد، از این سنت‌شکنی خسرو ایران، برافروخته شده، در روی شاه با درشتی می‌گوید: «واژ» و «چلیپا»، با هم گرد نمی‌آیند! بندوی ایرانی از جسارت فرمانده رومی، در خشم شده، پشت دستی محکم به روی چلیپاپرست می‌کوبد؛ با این حال، خسرو، از گستاخی سردار ایرانی، در خشم می‌شود. فردوسی می‌گوید:

غمی گشت از آن کار، خسرو چو دید به رخساره شد چون گل شنبلید
به گستم گفت این گوبی‌خرد نباید که بی داوری(?) می خورد
(فردوسی، ۱۳۸۶، ۸ / ۱۶۰)

باری نیاتوس، خشم‌گین، نیم‌مست، از آن بزم بیرون می‌رود و با چند سوار رومی بازمی‌گردد تا به ایرانیان یورش ببرد؛ اینجاست که فردوسی می‌گوید:

همان‌گه ز لشکر سواری چو باد به خسرو فرستاد رومی‌نژاد،
که بندوی ناکس چرا پشت دست ز ند بر رخ مرد یزدان‌پرست؟
گر او را فرستی به نزدیک من(?) و گرنه بیین شورش انجمن!
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸ / ۱۶۰)

در متن بالا، بر خلاف متن گذشته، نسخه مسکو و جنیدی، با نسخه خالقی مطلق، هیچ‌گونه اختلافی ندارند؛ منتها مشکل همان است که بود، شرط و جزای شرط، روال معهود و معمولی خود را ندارند. در اینجا ما با یک جمله شرطی روبه‌رو هستیم: **گر او را فرستی به نزدیک من(?)**؛ اما در این متن نیز هم‌چون متن گذشته، جزای شرطی نیست. می‌بینیم که جمله به جای آوردن جزای شرط، با شرط دوم ادامه یافته است. از این نمونه‌ها در شاهنامه بسیار است، ما همه نمونه‌هایی را که توانسته‌ایم تشخیص دهیم، ضبط کرده‌ایم؛ با این حال، اگرچه در شاهنامه از این دست موارد بسیار است و به ما می‌گوید که یکی از شاخصه‌های زبانی شاهنامه این نوع کاربرد زبانی است؛ اما این خصوصیت فراموش شده مهم، هم به شاهنامه منحصر نمی‌شود. این خصیصه، در زبان متن‌های قدیمی، تا دست کم سده نهم هجری ظاهراً تداوم داشته است. در زبان شاعرانی که به فردوسی نزدیک بوده‌اند، از جمله ناصر خسرو و مختاری غزنوی، نمونه‌هایی دیده شده است. در اشعار مختاری غزنوی آمده است:

آز اگر بفریدی آزادمردان را به طبع گر نه این چندین عداوت نیستی بر زر تو را
(مختاری غزنوی، ۱۳۸۲: ۳)

این بیت محل تنازع نسخه‌نویسان و مصحح ارج‌مند گشته است. نسخه‌نویسانی که پای‌بند به رعایت اصل و روایت متن بدون تصرف نبوده‌اند، چون نمی‌توانسته‌اند این نوع شیوه متن را بفهمند، برای معنادار شدن بیت دست به تصرف زده‌اند؛ یعنی نخست از را به زر و بفریبدی را به بفریبدی بدل کرده‌اند. بنابر این، بیت را این‌گونه حک و اصلاح کرده‌اند:

زر اگر بفریبدی آزادمردان را به طبع، ... الخ. در این صورت بیت بدون ملاحظه آن حذف چنین معنا می‌شود: زر اگر آزادمردان را طبیعتاً نمی‌فریفت، چرا باید آزادمردان با زر دشمنی ورزند؟ یعنی سبب دشمنی آزادمردان با زر، این است که می‌ترسند، فریبش را بخورند. خوب معنای سراسر است و تا اندازه‌ای زیبنده است؛ اما اگر در نشانه‌های متن دقیق شویم، می‌توانیم از معناکننده، بپرسیم که قید «گرنه» در پاره دوم، چه محلی از اعراب دارد؟ از سویی این طرز گفتار؛ البته سزاوار شاعرانی نکته‌سنج و مقید به رعایت تمام شئون شاعری و منطق گفتار، چون مختاری غزنوی هم نبوده است؛ زیرا این طرز، پیش و بیش از آن که ستایش باشد، نکوهش است؛ از آن رو که معنای سکوت آن این است که آزادمردان چندان هم اعتماد به نفس ندارند و از ترس آلوده شدن، به گرد زر نمی‌گردند! همایی از آنجا که خود را پای‌بند به رعایت نسخه اساس (نسخه «ص» متعلق به موزه بریتانیا، مورخ ۶۹۲) می‌دانسته، صورت درست را در متن گنجانده است؛ اگر نه او نیز به احتمال، به سبب اشراف نداشتن بر این‌گونه حذف و اگر تصحیح انتقادی نبود، بی‌تردید، نسخه‌های بدل را بر متن ترجیح می‌داد، چنان که در پابریگ، ترجیح داده است. در پابریگ می‌گوید: «صورتی که از این بیت در متن نوشته‌ایم، فقط مطابق نسخه «ص» است و باقی نسخه‌های معتبر که در دسترس ما بود، همه به صورتی است که در نسخه بدل ذکر کرده‌ایم: «زر اگر بفریبدی ... آخر این چندین ... الخ» و بنا بر این معنای بیت خیلی واضح است؛ یعنی اگر زر آزادمردان را نمی‌فریفت، تو را این همه دشمنی با زر نبود» (همان، ۴). اینجا از پاسخ درست خودداری می‌کنم و از مخاطب این گفتار، اندکی شکیبایی می‌خواهم تا به نمونه‌های دیگر نیز توجه نماید. مختاری به سده پنجم و ششم متعلق بود (مرگ مختاری به گفته همایی، در یکی از سال‌های ۵۱۲ و یا ۵۴۹ (۴)، اتفاق افتاده است). پس از مختاری، این خصیصه، در زبان عطار نیز دیده می‌شود:

گر از این سودا تو دل دریا کنی چون به طراری همه سودا کنی

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۰۹)

شفیعی کدکنی اگر چه از «بوطیقای گرامری» عطار سخن گفته است (همان، ۸۹)؛ اما از «بوطیقای گرامری» این بیت، سخن به میان نیاورده‌اند؛ در حالی که ضرورت شرح و بسطش و دست کم توجهی خشک و خالی به آن، به نظر ما، کاملاً بدیهی بوده است. بدیهی است که سخن عطار با شرط اگر آغاز می‌شود و باز بدیهی است که در این بیت، بنا بر معمول، پاسخی به آن شرط داده نمی‌شود؛ به همین سبب بیت می‌توانست محلی از تنازع معنا قرار بگیرد. نمونه‌ای دیگر که در میان متون منثور یافت شده است، نشان می‌دهد که این خصیصه، به جهان شعر و شاعری اختصاص نداشته است. در طبقات‌الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، ساختاری شبیه به این ساختار حذف، دیده شده است: «شیخ محمد ساخری آن است که به سر گور مصطفا گفت که مهمان تو آمده‌ام یا رسول الله که مرا سیر کنی؛ یا این قنديل‌ها درشکنم!» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲: ۵۲۰). در نمونه دیگری که استاد شفیی از روح‌الارواح به دست می‌دهد (عطار، ۱۳۸۶: ۶۵۳)، نمونه‌ای دیگر از این ساختار دستوری دیده می‌شود: «آن درویش گوید به بیت‌المقدس در رفتم. یکی را دیدم که

می‌گفت که اگر نعلینم باز دهی و الا هم اکنون قندیل‌های خانه‌ات بشکنم» (سمعانی، ۱۳۶۸: ۳۲۷). و نمونه آشکارتری در سخن سعدی:

اگر به شرط وفا دوستی به جای آرد و گر نه دوست مدارش تو نیز و دست بدار

(سعدی، ۱۳۶۳: ۷۲۱)

چنان که مشاهده می‌شود، پاره نخست با شرط آغاز شده است و پاره دوم نیز شرط دیگری دارد که با بیان ترفند تکنیکی این گونه ساختارها، متوجه خواهیم شد که زبان بنا بر شکل طبیعی و مرسوم خود عمل کرده است. به این نمونه از شعر حافظ توجه کنیم:

شبل‌الاسد به صید دلم حمله کرد و من گر لاغرم و گرنه شکار غضنفرم

(حافظ، ۱۳۸۵: ۵۷۳)

شارحان حافظ در معنای ماحصل بیت، گفته‌اند که خواه لاغر باشم و خواه نباشم؛ شکار غضنفر هستم؛ از جمله در شاخ نبات حافظ می‌بینیم: «پسر منصور را به بچه شیر و منصور را به شیر بیشه مانند کرده است و می‌فرماید: بچه شیر به قصد شکار دلم به سوی من حمله کرد؛ ولی من چه لاغر باشم و چه فربه، صید بیشه‌ام و شاه منصور را مدح می‌کنم» (حافظ، ۱۳۸۲: ۷۵۹). این معنا نیازی به شکل شرط و جزای شرط ندارد؛ زیرا شارح «گر» را قید شرط ندانسته؛ بلکه آن را حرف ربط هم‌پایگی به شمار آورده است. قید گر را به عنوان حرف ربط هم‌پایگی دانستن؛ البته برای معنای ساده متن شعر حافظ، ایجاد ابهام و مشکل آن‌چنانی نمی‌کند؛ اما ابعاد زیبایی و شاعرانگی شعر او را کوچک و عیب‌ناک می‌گرداند. به عنوان مثال، چه ضرورت دارد که حافظ در پاره نخست بگوید: بچه شیر من را شکار کرد؛ سپس در پاره دوم باز بگوید: خواه ناخواه من شکار شیرم؟ از سویی مگر حافظ جسم را در نظر داشته که ما از لاغری و فربهی سخن بگوییم؟ حافظ گفته «به صید دلم» و نگفته به من حمله کرد! دیگر این که وقتی صید از جهان خویش بریده می‌شود، باید به متعلقات معنوی و تمثیلی آن نگریست؛ دلی که لاغر باشد، به چه درد صیاد دل می‌خورد؟ از سوی دیگر حافظ رندانه به گزیده‌گیری و گزینش شاه احترام می‌گذارد و می‌خواهد بگوید شاه در انتخابش صاحب‌نظر بوده است؛ نه این که او هوس‌باز کوردلی‌ست که نوع صید برایش مهم نیست. این سه سبب هرگاه با نمونه‌های دیگر کنار یک‌دیگر بنشینند، آسان‌تر به باور مخاطب می‌نشینند. ما اگر بتوانیم بیت حافظ را با همین شیوه خاص زبانی که گفتیم در شاهنامه بسامد بالایی دارد؛ بخوانیم، شعر حافظ را در حقیقت، «حافظانه» خوانده‌ایم و بار لازم و درخور بلاغتی را که از طریق نحو زبان داشته، به او بازگردانده‌ایم. در نظر ما در بیت حافظ نیز، شرط زبان، بدون جزا می‌ماند: اگر لاغر هستم؟! و سپس شرط دیگر آغاز گشته است. این خصوصیت در شعر سعدی، ناصر خسرو و شاعران دیگر، نیز یافت می‌شود و حضور نمونه‌های دیگر به ما اطمینان می‌بخشد که در متن بالا یا هر متنی که چنین شیوه‌ای دارد، نباید تصرفی آن‌چنانی صورت گرفته باشد. مقدار نمونه‌های متن‌های دیگر، به اندازه شاهنامه نیست. سبب این فراوانی در شاهنامه، چنان که در این مقاله به شرح خواهیم گفت، با کثرت بیت‌های شاهنامه، ارتباطی ندارد؛ بلکه سبب شرط‌های بلاغی زبان خاص شاهنامه و بافت موقعیتی متن حماسی است. از این دست کاربردها در متن‌های دیگر نیز نظیرهایی یافت می‌شود. به عنوان مثال، در مثنوی مولانا می‌خوانیم:

گر خمش کردی و گرنی آن کنم که همین‌دم ترک خان و مان کنم

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱/۱۴۷)

نمی‌توان گفت خواه خاموش کنی، خواه نکنی ترک خانمان می‌کنم!

اگر تنبول کرده دیده‌ای دندان که می‌خندد و گرنه شو تعجب را، به نار گفته در بنگر

(مختاری غزنوی، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

اگر بار خرد داری و گر نی سپیداری سپیداری سپیدار

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۸)

چنان که دیده می‌شود، نمونه‌ها دقیقاً از یک روال زبانی برخوردارست و باید یک منطق زبانی بر آن حاکم باشد. نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که در این گونه جمله‌ها، نوعی حذف غریب در جزای شرط اول، رخ داده است که با بازخوانی جزای شرط دوم، می‌توان به جزای شرط نخست نیز دست یافت. به عنوان مثال، در همین بیت آخر ناصر خسرو، شرط نخست این است: اگر بار خرد داری (؟) جزای شرط نیامده و شاعر بلافاصله به بیان شرط دوم اقدام کرده است: و اگر نداری، سپیدار هستی. پاسخ شرط نخست را ممکن است کسی به مقوله حذف معنوی زبان از نوع رایجش بداند که هر چیزی می‌تواند باشد؛ در حالی که در تحلیل این مقاله، متوجه می‌شویم که پاسخ شرط اول یک چیز بیش نیست و آن هم نمی‌شود به قرینه معنایی، از آن جنسی که اهل دستور گفته‌اند، به شمار آید. در این جا پاسخ شرط اول این است که سپیدار نیستی؛ اگر بار خرد داری سپیدار نیستی؛ اگر نداری سپیداری. این تراشیدن پاسخ شرط نخست از شرط دوم، جمله محذوف را از اغتشاش معنایی و کثرت بیراهی بیرون می‌آورد. در شعر حافظ نیز گویی سخن حافظ این است که اگر لاغرم (شکار غضنفر نیستم) [چون غضنفر شکار لاغر و بی‌ارزش درخورش نیست] و اگر نه [لاغر نیستم و فربه هستم، مهم نیست که شکار باشم؛ چون به عنوان مثال کفتار و شغال، مرا شکار نمی‌کند؛ بلکه] شکار شیرم [و این مایه سربلندی من است]. و یا در این بیت نظامی:

گر آید به یاریگری شهریار و گر نی به تاراج رفت آن دیار

(نظامی، شرفنامه: ۹۶)

بدین منظور، معنای شعر مختاری که پیشتر مورد توجه قرار گرفت می‌شود: از اگر می‌توانست آزادمردان را طبعیتاً با زر بفرید، [تو با زر دشمنی نمی‌کردی]؛ [چرا که تو جوانمردتر از آن هستی که بخواهی لثیمانه با کسی دشمنی بورزی] پس دشمنی تو با زر [چنان که می‌بخشی و باددستی می‌کنی] به این سبب است که از آزادمرد را نمی‌تواند حتی از روی طبع، با زر بفرید. نتیجه این که از گرد آزادمرد نمی‌تواند بگردد. اگر کسی جوهر آزادگی داشته باشد؛ به هیچ روی فریب نمی‌خورد؛ حتی فریب زر که بسیار وسوسه‌کننده است.

باز گردیم به نمونه‌های شاهنامه: در داستان کشته شدن سیاوش، رستم سوگند یاد می‌کند که از او کین‌خواهی خواهد کرد:

۱. چنین کار یکسر مدارید خرد
 ۲. ز دل‌ها همه ترس بیرون کنید
 ۳. بر این کینه تا در جهان زنده‌ام
 ۴. بر آن تشت زرین کجا خون اوی
 ۵. بمالید خواهم همی روی و چشم
- که این کینه را خرد نتوان شمرد
زمین را ز خون رود جیحون کنید
به درد سیاوش دل آگنده‌ام
فرو ریخت ناکاردیده گروی،
مگر بر دلم کم شود درد و خشم

۶. وُ گر هم چنانم برد بسته چنگ نهادن به گردن یکی پالهنک،
 ۷. به خاک افگند خوار چون گوسپند دو دستم بیندد به خم کمند
 ۸. وُ گر نه من و گرز و شمسیر تیز برانگیزم اندر جهان رست خیز
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۸۴/۲)

در متن بالا، ما با شرطی روبه‌رو هستیم که از بیت ششم آغاز شده است. بیت‌های بالاتر را نیز آوردیم تا مخاطب در جریان کلی ساختار زبان و مفهوم آن قرار بگیرد. رستم سوگند یاد می‌کند که خون سیاوش را قصاص خواهد کرد؛ منتها جایی هم برای مانع این خونخواهی باز می‌گذارد. در بیت چهارم می‌گوید باید خون گروی را در همان تشت به روی چشم بمالم. نباید تصور کرد که رستم برآستی، می‌خواهد خون گروی را به روی و چشم بمالد؛ زیرا منطق داستان، جایی برای چنین برداشتی نمی‌گذارد؛ رستم می‌خواهد در همان تشتی که خون سیاوش ریخته شد، خون خون‌ریز او را بریزد. به روی و چشم مالیدن خون، می‌تواند بار کنایی هم داشته باشد؛ اما به نظرم اشاره به سنت خونخواهی نیز هست؛ اما چه مانعی بر سر راه این پندار خونخواهی است؟ این که گروی، همان بلا را که بر سر سیاوش آورد، بر سر رستم هم بیاورد. در ضمن این سخن رستم باز هم به ساختار شرط جمله بازمی‌گردد که هنوز در زبان ما زنده است. رستم می‌گوید تنها مانعی که نخواهد گذاشت من نیت خونخواهی‌ام را به انجام برسانم، این است که گروی یا مجازاً تورانیان، همان بلا را بر سر من هم بیاورند؛ اگر بیاورند، ... اینجاست که باید او پاسخ شرط را بگذارد. چیزی که به ساختار حذف در این مقاله، مربوط است. در نمونه نخست که در آغاز مقاله آمد، نیز جزای شرط چنین است:

- اگر تاج از آن تارک بی‌بها شود دور، یابد جهان زو رها،
 سپاری بدو گوشه‌ای از جهان، نشیند چو ما گشته از تو نهان،
 وگرنه سواران ترکان و چین هم از روم گردان جوینده کین،
 فراز آورم لشکری گرزدار از ایران و ایرج برآرم دمار
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۱ / ۱)

اگر تاج از آن سر دور شود، اگر جهان رهایی یابد، اگر گوشه‌ای بدو سپاری، اگر نشیند مانند ما در گوشه‌ای از جهان؛ در این صورت، سواران ترکان و چین و رومیان جوینده‌کین را فراز نخواهم آورد و از ایران و ایرج دمار نخواهم کشید! وگرنه فراز

نمونه دیگر در داستان بهرام گور هست که تمام عبارت «وگرنه» در متن نیامده است؛ اما از همان قاعده بهره گرفته و تنها با ارائه ادات شرط «و گر»، همان نتیجه‌ای را از جمله به دست آورده که در قاعده «وگرنه» آمده بود. آن‌جا که بهرام می‌خواهد تازیانه‌اش را به دست آورد و یاران او نمی‌خواهند بهرام به جنگ خیل دشمن برود:

- گر ایدونک تازانه باز آورم و گر سر ز کوشش به گاز آورم
 (شاهنامه، ۱۳۸۶: ۹۰/۳)

ما می‌توانیم بگوییم: خواه تازیانه باز آورم، خواه سر به کوشش به گاز آورم؛ اما اگر این عبارت را پذیرفتیم، باید بگردیم جمله نتیجه را بیابیم. این در حالی است که بیت پس‌تر آن چنین است:

بر او رای یزدان دگرگونه بود همان گردش بخت وارونه بود

(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۹۰/۳)

در این جا می بینیم که سخن بهرام اصلاً تمام شده و سخن فردوسی یا راوی، آغاز گشته است. پس باید ساختاری دیگر بر منطقی دستوری جمله حاکم باشد. ساختاری که معنا را چنین بنماید: اگر چنین باشد که بتوانم تازیانه را به چنگ آورم؛ (؟)؛ جزای شرط: سر ز کوشش به گاز نخواهم آورد؛ پس پیروزمند باز خواهم گشت. شرط دوم: اما اگر چنین نشود؛ یعنی نتوانم تازیانه را به دست آورم؛ جزای شرط دوم: سر ز کوشش به گاز خواهم آورد؛ یعنی کشته خواهم شد. [لذا عزم من رفتن و جنگیدن است که دو سوبه دارد؛ یکی پیروزی، دیگر شکست]. چنان که گفتیم، نمونه های این گونه حذف، در شاهنامه فراوان است. در پایان، تنها به آوردن چند بیت با همین ساختار بسنده می کنیم:

اگر کس نمانم به مازندران و گر برنهم ساو و باژ گران

(همان، دفتر دوم: ۱۱)

اگر باژ نزدیک شاه آورند و گر سر بدین بارگاه آورند

(همان، دفتر سوم: ۱۷)

گر این راز با من بیاید گشاد و گر سر به خواری بیاید نهاد

(همان، دفتر یکم: ۶۰)

اگر دخمه باشد به چنگال اوی و گر بند ساید بر و یال اوی

(همان، ۶/ ۲۱۸)

در این جا فرصتی نیست که ما به مبحث نسخه شناسی از زاویه این حذف بیش تر نگاهی داشته باشیم؛ در متن مقاله به بی تی از مختاری و تصرفات کاتبان اشاره کردیم، در این بیت از شاهنامه نیز، مختصر تغییراتی دیده می شود که بی تردید به ساختار همین حذف بازمی گردد:

که گر زنده تان دار باید بسود و گر بودنی ها بیاید نمود

(دفتر یکم: ۶۰)

در این نمونه، به عنوان مثال، تصرف کاتبان، یکی این است که پاره دوم را به: و یا بودنی باز باید نمود، بدل کرده اند. در برخی از نسخه ها (مثل نسخه ق)، هم بیت را از متن زدوده اند. سخن ضحاک به خواب گزاران این است: اگر می خواهید که دار شما را زنده زنده، بساید (ساییدن و پساییدن: لمس کردن)، بودنی ها را ننمایید؛ اما اگر نمی خواهید به دار آویخته شوید، بودنی ها و حقایق را بنمایید.

نتیجه

حذف غریب اصطلاحی است که در این مقاله از آن سخن گفته شده است. این نوع حذف بنا بر دستاوردهای این مقاله، چارچوبی روشن و شناخته شده برای سرایندهگان و نویسندگان دوره های پیشین، خصوصاً در دوره سبک خراسانی داشته است. از میان نویسندگان و شاعران دوره خراسانی و سپس تر در دوره عراقی، بسامد این گونه خاص کاربرد زبانی، در شاهنامه فردوسی، بیشتر از دیگران دیده شده است. این حذف برای خود چارچوبی روشن و منطقی داشته

است. می‌توان گفت تمام ساختار این شیوه کاربرد زبانی، در یک جمله به پیوسته یا مرکب طرح ریزی شده است و در چارچوبی مشخص آمده است. چارچوبی که می‌توان آن را نموداراً چنین تشریح کرد:

شرط نخست + جزای شرط نخست که محذوف است + شرط دوم که محتوای آن محذوف است؛ اما ادات شرط حضور دارد + جزای شرط دوم. این فرمول را روی این دو بیت از شاهنامه پیاده می‌کنیم:

کنون گریبایی دل از کینه پاک سر دشمنان اندر آری به خاک
و گرنه شد این پادشاهی و تخت ز بن برکنند این کیانی درخت
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵ / ۱۹۱)

شرط نخست: اگر بیایی با دلی از کینه پاک و سر دشمنان را به خاک آوری + پاسخ این شرط محذوف است + شرط دوم: و اگر نه، نخواهی چنان که گفتم انجام دهی + پاسخ شرط دوم: [دشمنان] این کیانی درخت (پادشاهی) را از بن برکنند. در این نمودار، پاسخ شرط نخست محذوف است. این همان نوعی حذف است که در این مقاله، نمونه‌هایی در متون دیگر داشت و بنا بر این گزارش، باید پاسخ شرط از متن پاسخ شرط دوم به دست آید. متن پاسخ شرط کردن کیانی درخت پادشاهی است؛ پس پاسخ شرط نخست این خواهد بود: کیانی درخت پادشاهی از بن کنده نخواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

۱- ابن اثیر در سده ششم و هفتم هجری می‌زیست، من تصور نمی‌کنم که نخستین بار این مقایسه از زبان او بیرون آمده باشد؛ چرا که سیاق سخن او به ما چنین تلقین می‌کند که پیش از او باید برخی در ایران شاهنامه را قرآن عجم خوانده باشند. به هر حال، بازبرد این جمله را به کتاب المثل‌السائر نشان داده‌اند. بنگرید به ابن اثیر (ج دوم: ۶۳۷) و به تقی‌زاده (۲۷۷) و شفیعی کدکنی (۲۸۱) و ریاحی (۲۹۰) در فهرست منابع همین مقاله.

۲- پیرامون تغییراتی که فردوسی به سبب‌های ضرورت موسیقی و وزن در زبان ایجاد کرده و از آن پس در زبان مردم باقی مانده، هم چنین می‌توان به مقاله ممتع استاد خالقی مطلق مراجعه کرد. نگاه کنید به مجله ایران‌شناسی، بهار ۱۳۶۹، شماره ۵، پیرامون وزن شاهنامه، همه مطالب مقاله و خصوصاً مطالبی که در صفحه ۵۶ آمده است

منابع

- ۱- ابن اثیر، ضیاءالدین. (بی‌تا). المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، تحقیق احمد الخوفی / بدوی طبانه، مصر: دارالنهضت، (۹).
- ۲- ابن شادی اسدآبادی، ؟. (۱۳۱۸). مجمل‌التواریخ و القصص، به اهتمام محمدتقی ملک‌الشعرای بهار، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول.
- ۳- ابن یمین. (۱۳۱۸). دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتاب فروشی مروّج، چاپ اول.
- ۴- ادیب برومند، عبدالعلی. (۱۳۵۴). «اثر شاهنامه در زبان و ادبیات فارسی و روح و فکر ایرانی»، مجله هنر و مردم، تیر و مرداد، ش ۱۵۳ و ۱۵۴، ص ۱۳۴ - ۱۴۱.
- ۵- انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲). دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۶- برزگر خالقی، محمدرضا. (۱۳۸۲). شاخ نبات حافظ، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول.
- ۷- بهفر، مه‌ری. (۱۳۸۰). شاهنامه فردوسی، دفتر اول، تهران: انتشارات هیرمند، چاپ اول.
- ۸- تقی‌زاده، سیدحسین. (۱۳۴۹). فردوسی و شاهنامه او، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول.

- ۹- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۸۵). **حافظ به سعی سایه**، به کوشش امیرهوشنگ ابتهاج، تهران: نشر کارنامه، چاپ دهم
- ۱۰- _____ . (۱۳۸۲). **شاخ نبات حافظ**، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول
- ۱۱- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۹). «زبان فارسی، اثر بزرگ فردوسی»، **مجله کلک**، خرداد، ش ۳، ص ۴ - ۹.
- ۱۲- _____ . (۱۳۶۹). «پیرامون وزن شاهنامه»، **مجله ایران‌شناسی**، بهار، ش ۵، ص ۴۸ - ۶۳.
- ۱۳- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۶۲). **طبقات الصوفیه**، به اهتمام محمد سرور مولایی، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- ۱۴- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۵۲). **امثال و حکم**، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۵- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۶۴). **راحة الصدور و آية السرور**، به اهتمام محمد اقبال و تصحیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۶- ریاحی، محمّدامین. (۱۳۷۲). **سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی**، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ اول.
- ۱۷- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). **با کاروان حله**، تهران: انتشارات جاویدان، چاپ پنجم.
- ۱۸- سادات نصری، سید حسن. (۱۳۵۴). «فردوسی و شاهنامه»، **مجله هنر و مردم**، تیر و مرداد، ش ۱۵۳ و ۱۵۴، ص ۴۸ تا ۵۸.
- ۱۹- سپینا، ساسان. (۱۳۶۹). «تأثیرانگیزی آهنگ حماسی شاهنامه فردوسی»، **مجله پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان**، پاییز، ش ۳، ص ۶۹ - ۸۰.
- ۲۰- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۳). **کلیات سعدی**، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۲۱- سمعانی، ابوالقاسم احمد بن منصور. (۱۳۶۸). **روح‌الارواح**، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۲۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). **صور خیال در شعر فارسی**، تهران: انتشارات آگاه، چاپ سوم.
- ۲۳- _____ . (۱۳۴۸). «مجله راهنمای کتاب، سال ۱۲، ش ۵ و ۶، ص ۲۷۷ - ۲۸۲».
- ۲۴- شفیعی، محمود. (۱۳۷۷). **شاهنامه و دستور**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۲۵- شهبازی، شاپور. (۱۳۵۴). «در حاشیه شاهنامه»، **مجله هنر و مردم**، تیر و مرداد، ش ۱۵۳ و ۱۵۴، ص ۱۱۸ - ۱۲۰.
- ۲۶- صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۸۷). «تأثیر شاهنامه در زبان مردم»، **مجله فرهنگ مردم**، بهار، ش ۲۴ و ۲۵، ص ۴۶ - ۵۰.
- ۲۷- طیب، سید محمد تقی. (۱۳۸۳). «برخی ساختارهای دستوری گونه شعری زبان فارسی»، **مجله ویژه‌نامه فرهنگستان اسفندماه**، ش ۴، ص ۶۵ - ۷۸.
- ۲۸- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۶). **مصیبت‌نامه**، به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم.
- ۲۹- _____ . (۱۳۸۴). **منطق‌الطیر**، به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ویرایش دوم.
- ۳۰- عوفی، محمد. (۱۳۳۵). **لباب‌الالباب**، به اهتمام ادوارد برون، محمد قزوینی و سعید نفیسی، تهران: انتشارات اوقاف گیب، چاپ اول.

- ۳۱- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). **شاهنامه**، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸ جلد، تهران: انتشارات مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ نخست.
- ۳۲- _____ (۱۹۷۰م). **الشاهنامه**، ترجمه الفتح بن علی البنداری، به کوشش و تصحیح عبدالوهاب عزّام، تهران: چاپ افست، انتشارات مکتبه الاسدی، چاپ اول.
- ۳۳- _____ (۱۳۸۷). **شاهنامه**، به کوشش و ویرایش فریدون جنیدی، ۴ ج، تهران: نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، چاپ نخست.
- ۳۴- _____ (۱۳۸۲). **شاهنامه فردوسی** (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ اول.
- ۳۵- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۰). **سخن و سخنوران**، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم.
- ۳۶- فروغی، محمدعلی. (۱۳۶۹). «زبان فارسی، اثر بزرگ فردوسی»، **مجله کلک**، خرداد، ش ۳، ص ۴ - ۹.
- ۳۷- کاظمی موسوی، احمد. (۱۳۷۹). «نگاهی به نقش فردوسی در رشد زبان فارسی»، **مجله ایران نامه**، پاییز، ش ۷۲، ص ۴۰۱ - ۴۲۲.
- ۳۸- کاوسی، سهیلا. (۱۳۷۶). «حذف در زبان فارسی» نامه فرهنگستان، ش ۱۲، ص ۱۴۶ - ۱۶۶.
- ۳۹- کریمی حکاک، احمد. (۱۳۷۲). «نژاد، مذهب، زبان، تأملی در سه انگاره قومیت ایرانی»، **مجله ایران نامه**، پاییز، ش ۴۴، ص ۵۹۹ - ۶۲۰.
- ۴۰- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۰). **زیباشناسی سخن پارسی** (معانی ۲)، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۴۱- محمدی، علی. (۱۳۷۹). «داستان ورقه و گل شاه»، **مجله ادبیات داستانی**، پاییز، ش ۵۳، ص ۱۰۲ - ۱۱۰.
- ۴۲- محمدی آملی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **آواز چگور**، تهران: انتشارات نشر ثالث، چاپ سوم.
- ۴۳- مختاری غزنوی، عثمان بن عمر. (۱۳۸۲). **دیوان**، به اهتمام جلال الدین همایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۴۴- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۸). «ملاحظاتی در باره شاهنامه»، **مجله ایران نامه**، بهار، ش ۶۶، ص ۲۷۹ - ۲۸۶.
- ۴۵- _____ (۱۳۸۱). «شاهنامه و تاریخ»، **مجله ایران نامه**، پاییز، ش ۸۰، ص ۳۸۵ - ۴۱۶.
- ۴۶- _____ (۱۳۸۳). «سخن در شاهنامه»، **مجله ایران نامه**، زمستان، ش ۸۴، ص ۳۷۵ - ۴۱۲.
- ۴۷- ملاح، حسین علی. (۱۳۶۹). «شاهنامه فردوسی و موسیقی»، **مجله نشر دانش**، مهر و آبان، ش ۶۰، ص ۶ - ۱۷.
- ۴۸- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۶۳). **مثنوی معنوی**، تصحیح و کوشش نیکلسون، به کوشش نصرالله پورجوادی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۴۹- ناصر خسرو. (۱۳۷۰). **دیوان**، به تصحیح مجتبی مینوی/مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۵۰- نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۶۹). **چهارمقاله**، به اهتمام محمد معین، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم.
- ۵۱- نوریان، مهدی. (۱۳۷۸). «نخستین فکرت پسین شمار»، **مجله نشر دانش**، پاییز، ش ۹۳، ص ۲۹ - ۳۵.
- ۵۲- _____ (۱۳۸۰). «خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی»، **مجله نشر دانش**، پاییز، ش ۱۰۱، ص ۲۰ - ۲۴.
- ۵۳- _____ (۱۳۸۲). «حکیم ابوالقاسم فردوسی و سرو سایه فکن»، **مجله فرهنگ اصفهان**، ویژه نامه شاهنامه پژوهی، ص ۳۵ - ۳۹.
- ۵۴- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۶). **برگ هایی در آغوش باد**، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم.